

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»؛ خدا مالک است. یکی از اسماء خدای متعال مالک است. منتها مالکیت خدا مثل مالکیت من و شما نیست. مالکیت ما اعتباری و قراردادی است. با یک قرارداد رابطه‌ای بین من و خانه‌ام، من و اتومبیل‌م، من و لباسم برقرار شده است و با تغییر این قرارداد، آن رابطه قطع می‌شود. لذا چیزی که می‌گویم مال من است، دادگاه رأی می‌دهد و از مالکیت من خارج می‌شود. مالکیت ما اعتباری است. اما مالکیت خدا اعتباری نیست که با یک قرارداد برقرار شده باشد و با لغو آن قرارداد، آن مالکیت منتفی شود. مالکیت خدا حقیقی است. اگر بخواهیم مثالی^۱ از مالکیت خدای متعال نسبت به مخلوق بیاوریم که تا حدودی به فهم مطلب کمک کند، مالکیت انسان نسبت به صور ذهنیه‌ی خودش است. مالکیت ما نسبت به صورتهای علمی‌یی که در ذهنمان شکل می‌گیرد، چگونه است؟ الآن چشمانتان را ببندید. در ذهنتان یک ساختمان ده طبقه تصور کنید. تا وقتی این صورت در ذهن شماست که به آن توجه می‌کنید. توجه شما به آن هستی می‌دهد. به محض این‌که حواستان از آن، به جای دیگر رود، آن ساختمان نابود شده است و نیست. وجودش عین توجه شماست. مالکیت شما نسبت به این ساختمان چقدر است؟ هستی‌اش به توجه شما بسته است و با برداشتن توجه از آن، نیست. قیام و بقایش به توجه شماست؛ قائم به توجه شماست. این صورت ذهنی تماماً در تملک شماست و با هیچ قراردادی نمی‌شود آن را از مالکیت شما خارج کرد. چون به تعبیری هستی‌بخش او شما هستید؛ با همین توجه به او هستی دادید و با

^۱. چون «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»، مثالی که حق مطلب را بتمامه ادا کند، وجود ندارد.

برداشتن توجه هستی او از بین می‌رود و منتفی می‌شود. وجود من و شما و همه‌ی خلقت، عین توجه خداست. همین که توجه کرده است ما هستیم، به محض این که توجهش را بردارد ما نیستیم. وجود ما عین توجه حق به ماست. لذا افرادی که بعضاً با جهل می‌گویند خدا حواسش به ما نیست و ما را فراموش کرده است، سخنان سست و بی‌پایه است. اگر توجه خدا به تو نبود، تو الآن نبودی. همین که الآن هستی، نشان می‌دهد توجه و حواس خدا به توست. همان‌طور که مخلوق ذهنی تو به محض این که توجهت را از آن برداری، نابود می‌شود، خدا هم به محض این که توجهش را از تو بردارد، تو نخواهی بود. پس چه می‌گویی خدا حواسش به من نیست و نظری و توجهی به من ندارد؟ همه‌ی عالم همین‌طور است. این مالکیت، مالکیت حقیقی است. مالکیت خدا به این معناست. عرض کردم مثال من صد در صد با مُمَثَّل تطبیق ندارد؛ ولی تا حدودی نزدیک‌تر از سایر مثال‌هایی است که می‌شود آورد. وجود عالم عین توجه حق است و با اعراض حق از عالم، عالمی نخواهد بود. وجود هر موجود و مخلوق عین توجه حق به اوست و با اعراض حق از آن، چیزی وجود نخواهد داشت؛ لذا تماماً ملک حق متعال است.

این‌گونه نیست که خدا فقط در قیامت مالک باشد. این مالکیت در دنیا و آخرت یکی است. مخلوقی بدون توجه حق نمی‌تواند باشد؛ چه در دنیا، چه در آخرت و لذا مالک همه‌ی مخلوقات، چه در دنیا، چه در آخرت، خداست. چرا می‌گوییم «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»؟ چون اگر «يَوْمِ الدِّينِ» را به معنای روز جزا که قیامت است تعبیر کنیم، در «يَوْمِ الدِّينِ» مالکیت خدا ظهور بیشتری دارد. لذا

آنجا ندا داده می‌شود: «لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ». پاسخ داده می‌شود: «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»^۲. چون آنجا قهّاریت حقّ متعال مالکیت‌های مجازی را محو کرده است؛ مالکیت حقیقی بهتر دیده می‌شود. و الاّ آن مالکیت حقیقی بدون ذره‌ای کاستی همین الآن هم وجود دارد. لذا در قیامت آنفُسی اگر سالک إلى الله از دام توهمات ذهنی خود نجات پیدا کند، همین الآن مالکیت حقّ متعال را بتمامه می‌بیند و نیز می‌بیند هیچ مالکی جز خدا نیست. سالک اگر به شهود این حقیقت رسید، قیامت آنفُسی او برپا شده است؛ چون می‌بیند غیر از خدا مالکی نیست. خدا «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» است. مالکی است که مالکیتش در «يَوْمِ الدِّينِ» بهتر و آشکارا دیده می‌شود.

هَلِیْهِ عَاشِقَانِ بَشَارَتِ، که نماند این جدایی
برسد زمان وصل و بکند خدا، خدایی

خدا همین الآن هم خدایی می‌کند؛ منتها دیده نمی‌شود؛ آنجا دیده می‌شود. آنجا پرده‌های اسرار می‌افتد؛ حقایق دیده می‌شود. پس «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» است.

خدا مالک روز قیامت است؛ حاکم و قاضی و داور روز قیامت است. اگر خدا قاضی روز جزاست، خدایی که همیشه هست؛ خدایی که همه‌جا حضور دارد؛ خدایی که همه چیز را می‌بیند، «يَعْلَمُ السِّرَّ وَ الْأَخْفَى»^۳ نه تنها ظاهر را می‌بیند، سِرّ را هم می‌بیند؛ نه تنها سِرّ را می‌بیند، اخفی را که از سِرّ هم پنهان‌تر است، می‌بیند؛ اگر قاضی روز جزا اوست، پس داور دادگاه آخرت کسی است که

۲. سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۱۶.

۳. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۷.

سر صحنه‌ی وقوع جُرم، خودش شاهد وقوع جرم بوده است. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: «اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ»^۴ از معصیت و نافرمانی خدا در خلوت‌ها بپرهیزید، چرا که آن کسی که فردای قیامت قاضی است، همان است که الآن سر صحنه‌ی معصیت تو، شاهد معصیت توست؛ همین الآن می‌بیند. وقتی قاضی خودش شاهد صحنه‌ی جُرم بوده است، در صدور حکم ذره‌ای تردید نیست. یک‌وقت قاضی خودش خبر ندارد؛ باید با آمارات و قراین و أدلّه و شواهد و امثال اینها تلاش کند تا بلکه بفهمد واقعیت چه بوده است؛ اما اینجا خود خدا سر صحنه حاضر است؛ خودش می‌بیند؛ «فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ»؛ خود او سر صحنه حاضر است؛ او «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» است؛ او حاکم روز جزاست؛ او همه‌جا هست؛ همه‌چیز را می‌بیند.

از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که فرمودند: «أَكْيَسُ الْكَيْسِينَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَ عَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ»^۵ زیرک‌ترین زیرک‌ها کسی است که به محاسبه‌ی خویشتن می‌پردازد؛ - می‌بیند چه کرده است؛ چه نکرده است؛ چه گفته است؛ چه نگفته است؛ چه خواسته است؛ چه نخواستہ است؛ چه خورده است؛ چه نخورده است؛ چه پوشیده است؛ چه نپوشیده است؛ کجا رفته است؛ کجا نرفته است؛ چه نوشته است؛ چه ننوشته است؛ چه دیده است؛ چه ندیده است؛ چه شنیده است؛ چه نشنیده است؛ چه گفته است؛ چه نگفته است. - فرمودند زیرک‌ترین زیرک‌ها کسی است که

۴. شریف رضی، نهج البلاغه، حکمت ۳۳۰ و حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۳۹.

۵. حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۹۸ و مجلسی، بحار، ج ۶۷، ص ۶۹.

اهل محاسبه‌ی نفس است و «عَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ» و برای بعد از مرگ عمل می‌کند. یعنی هر کار که می‌کند، نه نتایج مادی و دنیوی، بلکه ثمرات و نتایج آخروی آن عمل را مدّ نظر قرار می‌دهد و بعد تصمیم می‌گیرد این کار را انجام دهد یا نه. «وَإِنَّ أَحْمَقَ الْحُمَمَاءِ مَنْ اتَّبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهُ وَ تَمَنَّى عَلَى اللَّهِ تَعَالَى الْأَمَانِيَّ»^۶ احمق‌ترین احمق‌ها کسی است که تبعیت هوای نفس خود را می‌کند؛ دنباله‌رو هوای نفس خودش است و آرزوهای عجیب غریبی را هم به خدا بسته است؛ که خدا علی- رغم این همه معصیت و گناه و آلودگی و تمکین از هوای نفس، فردا ایشان را کُل سَرَسَبَدِ بهشت هم بکند و منزلت والای اخروی برای او تدارک دیده است. چنین آرزوهای پوچ و واهی‌یی به خدا دارد.

این حدیث معروف را فراوان شنیده‌ایم؛ «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا»^۷ قبل از این که قیامت شود و به محاسبه‌ی اعمال شما بپردازند، خودتان در همین دنیا به محاسبه‌ی نفس خود بپردازید. کسی که اینجا همه‌ی اعمال خود را محاسبه کرده باشد، فردای قیامت حساب‌پس‌دادن ندارد. چون حساب‌رس روز قیامت هم خود ماییم. خدا نامه‌ی عملمان را جلویمان می‌گذارد و می‌گوید: «إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»^۸ خودت نامه‌ی عملت را بخوان؛ امروز خود تو برای حساب‌رسی اعمالت کفایت می‌کنی. من خدا لازم نیست کس دیگری را سَر حساب‌رسی بگذارم؛

^۶. مجلسی، بحار، ج ۶۷، ص ۷۰ و قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۷۴.

^۷. امام صادق علیه السلام، مصباح الشریعة، ص ۸۶ و مجلسی، بحار، ج ۷۴، ص ۱۸۱.

^۸. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۴.

خودت بنشین بین چه کار کرده‌ای. پس اگر حسابرس فردای قیامت اعمال ما خود ماییم، انسانی که در دنیا همه‌ی اعمالش را محاسبه کرده است، در پایان هر روز بررسی کرده است امروز چه کرده‌ام و چگونه این فرصت یک روزه‌ی عمر را هزینه کرده‌ام؛ کار حسابرسی نشده ندارد که فردای قیامت بگویند «إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا». لذا چنین فردی بدون حساب پس دادن وارد بهشت می‌شود. «يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۹ «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا وَ زِنُوهَا قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا»^{۱۰} [زِنُوا أَعْمَالَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا]^{۱۱} خودتان را وزن کنید؛ رفتارتان، گفتارتان، اخلاقتان، اعتقاداتتان و همه‌ی ویژگی‌هایتان را در ترازوی الهی بگذارید؛ خودتان را همین‌جا در ترازو و میزان بگذارید و وزن کنید و ببینید چگونه است؟ «فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ؛ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ؛ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ»^{۱۲} این بحث کشیدن اعمال در فردای قیامت است. همین‌جا ترازو، میزانُ الأعمال را بگذار؛ میزانُ الأعمال امیرالمؤمنین عليه السلام است؛ خودت را این طرف ترازو بگذار؛ آن طرف هم امیرالمؤمنین عليه السلام، اخلاقت، افکارت، آرزوهایت و رفتارهایت را با آن میزان بسنج. این کار را همین‌جا انجام بده.

^۹. مجلسی، بحار، ج ۷، ص ۲۵۰ و حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۱۶۱.

^{۱۰}. مجلسی، بحار، ج ۶۷، ص ۷۳ و حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۹۹.

^{۱۱}. امام صادق عليه السلام، مصباح الشریعة، ص ۸۶ و مجلسی، بحار، ج ۶۸، ص ۲۶۵.

^{۱۲}. سوره‌ی قارعة، آیات ۶-۹.

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» ما را متوجه این حقیقت می‌کند. وقتی می‌گوییم «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» ضمن این که «الْحَمْدُ لِمَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» است. چون وقتی انسان می‌فهمد کارش دست چنین قاضی عادل است؛ قاضی بی که رشوه نمی‌گیرد؛ پارتی‌بازی نمی‌کند؛ جاهلانه حکم صادر نمی‌کند؛ قاضی کریم و رحیمی است، کلی خوشحال می‌شود و می‌گوید «الْحَمْدُ لِلَّهِ». پس این «الْحَمْدُ لِمَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» یا «الْحَمْدُ لِلَّهِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ». چرا حمد می‌کند؟ اینجا ظاهراً انسان باید بترسد؛ اینجا جای حمد نیست. حمد می‌کند که عجب قاضی خوبی است! حمد می‌کند که کارش دست چنین قاضی و داور خوبی افتاده است. یک عرب بادیه‌نشین وارد مسجد شد، عرض کرد: یا رسول الله، فردای قیامت کار ما دست کیست؟ حساب اعمال ما دست کیست؟ حضرت فرمودند: «بِئِدِ الْكَرِيمِ»^{۱۳} به دست کریم است. خدا حاج آقای دولابی را رحمت کند. می‌فرمود: آن شخص عرب سه تا بشکن محکم زد و از مسجد خارج شد. یعنی از شدت خوشحالی که فردای قیامت حساب ما به دست خدای کریم است. حضرت فرمودند: او جاهل وارد مسجد شد و فقیه بیرون رفت. «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» را حمد می‌کنیم چون این قاضی کریم است؛ این حسابرس کریم است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

^{۱۳}. فیض کاشانی، محجة البیضاء، ج ۷، ص ۲۶۲.

